




Neoliberalism and the political economy of the state and class in the West Bank

Nesa Zahedi

Corresponding Author, Assistant Professor of political science (International Relations), Islamic Azad University, Tehran, Iran.


Email: n_zahedi@ut.ac.ir

 0000-0000-0000-0000

Rohollah Ghasemian

Assistant Professor of political science (International Relations), Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Email: r.ghasemian@iauctb.ac.ir

 0000-0000-0000-0000

Abstract

It is not possible to understand the nature of structural changes and the transformation of the political economy of the Middle East and North Africa without understanding the current of modernization and neoliberal policies in this region. The evidence is that the output of neoliberal policies in the region is the collapse of models of capital accumulation in an unbalanced way, the formation of The new class and the emergence of capitalism is a greenhouse inside, which has had no result except the expansion of inequalities, ecological crises, exploitation of women, increase in informal work and class gap, rising debt and food crisis. The present article, with descriptive and analytical method, aims to answer the main question that neoliberalism and its goals and indicators in the Middle East have had an effect on the nature of the political economy of the region and the formation of new classes for the benefit of the existing governments. The hypothesis is that the application of neoliberal policies as a strongly government-oriented project will cause the internationalization of capital in favor of authoritarian governments as regular managers of capitalism inside, the formation of emigrant capitalism and global capitalism, structural adjustment, intensified and the creation of an unequal system of land ownership and the destruction of agriculture dependent on global markets, privatization under the guidance of international financial institutions, increasing imports and marketization through uneven integration in the circuits of global capitalist accumulation, especially in the West Bank. Formed around this issue, the research background does not show an impersonal source.

Keywords: neoliberalism, marketization, internationalism, West Bank.

E-ISSN: 2588-6541 / Center for Strategic Research / Quarterly of Foreign Relations

Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.



 10.22034/fr.2024.396848.1381

نولیبرالیسم و اقتصاد سیاسی دولت و طبقه در کرانه باختری

نسا زاهدی

نویسنده مسئول، استادیار علوم سیاسی (روابط بین الملل)، دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز، تهران، ایران.


Email: n_zahedi@ut.ac.ir

 0000-0000-0000-0000

روح الله قاسمیان

استادیار علوم سیاسی (روابط بین الملل)، دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز، تهران، ایران.

Email: h.alipour18@gmail.com

 0000-0000-0000-0000

چکیده

فهم ماهیت تحولات ساختاری و دگرگونی اقتصاد سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا بدون فهم جریان مدرن‌سازی و سیاست‌های نولیبرالیستی در این منطقه ممکن نیست. شواهد گویای آن است که خروجی سیاست‌های نولیبرالی در منطقه، برهم‌خوردن مدل‌های انباشت سرمایه به شکل ناموزون، شکل‌گرفتن آرایش طبقاتی جدید و پیدایی سرمایه‌داری گلخانه‌ای در داخل است که نتیجه‌ای جز گسترش نابرابری‌ها، بحران‌های بوم‌شناختی، استثمار زنان، افزایش کار غیررسمی و شکاف طبقاتی، بالا رفتن بحران بدهی و غذا نداشته است. مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، درصدد پاسخ به این سؤال است که نولیبرالیسم و اهداف و شاخص‌های آن، چه تأثیری بر ماهیت اقتصاد سیاسی غرب آسیا، به‌ویژه شکل‌گیری طبقات جدید به نفع حاکمیت‌های موجود در کرانه باختری داشته است؟ یافته‌های پژوهش در قالب فرضیه بر این باور است که اعمال سیاست‌های نولیبرالیستی به‌عنوان پروژه‌ای به‌شدت دولت‌محور در غرب آسیا، موجب بین‌المللی‌شدن سرمایه به نفع دولت‌های اقتدارگرا به‌عنوان مدیران منظم سرمایه‌داری در کرانه باختری، شکل‌گیری سرمایه‌داری وطن‌گریز و همسو با سرمایه‌داری جهانی، تعدیل ساختاری شدید و ایجاد نظام نابرابر مالکیت زمین و نابودی کشاورزی وابسته به بازارهای جهانی، خصوصی‌سازی تحت هدایت مؤسسات مالی بین‌المللی، واردات فزاینده و بازاری شدن از طریق ادغام ناموزون در مدارهای انباشت سرمایه‌داری جهانی شده است.

کلیدواژه‌ها: نولیبرالیسم، بازاری‌شدن، بین‌الملل‌گرایی، کرانه باختری.

مقدمه و بیان مسئله

خط سیر خاورمیانه جدید به لحاظ تحول ساختاری و اقتصاد سیاسی دولت و طبقه، بدون فهم جریان مدرن‌سازی و نولیبرالیسم، ممکن نیست. در این راستا، بهره‌وری، مدرنیزاسیون و بهبود زمین، تحولات صوری و نمایشی هستند که تأثیر اصلی‌شان تسریع در تغییرات الگوهای مالکیت زمین و ایجاد شکل جدیدی از سلطه بوده است. ماهیت این انبار ناموزون ثروت و آرایش طبقاتی جدید، لزوماً مربوط به یک یا دو کشور نمی‌شود بلکه سرنوشت سرمایه در خاورمیانه و شمال آفریقا را در مقام یک کل به هم می‌ریزد. این تحولات و برنامه‌ها که ذیل نولیبرالیسم قابل پیگیری است با گسترش زاغه‌های شهری، افزایش کار غیررسمی، بحران بوم‌شناختی، استثمار زنان، مسئله بدهی، قحطی و بحران غذا همراه بوده است که در راستای هدف آزادسازی بازارها و خصوصی‌سازی کشاورزی اعمال می‌شود و در سراسر آن رد پای برنامه نولیبرالیستی و تحول کشاورزی در قلب پروژه نولیبرالی خاورمیانه قابل شناسایی است. روندی که با بسط روابط استقرایی و تثبیت قشری از شرکت‌های خاص کشاورزی و زمینداران ثروتمند در نقطه مقابل خیل عظیم کشاورزان فقیر، صورت می‌گیرد.

لازم به ذکر است که رویکردهای نظری به فهم تحولات خاورمیانه همواره از منظر دوگانه دولت-جامعه مدرن وارد فضای تحلیل می‌شوند و گویی بر سراسر مطالعات خاورمیانه، نوعی استثناگرایی روش‌شناختی حاکم است اما تحلیل اقتصاد سیاسی و بازخوانی تحولات طبقه و دولت ذیل سایه تحولات نولیبرالیستی در این منطقه تحلیل متفاوت و جامع‌تری به دست خواهد داد. مدعیان لیبرالیسم از درهم‌تنیدگی آزادسازی اقتصادی با افزایش دموکراسی صحبت می‌کنند اما در خاورمیانه بدون اتکا به ابزارهای قهری دولت و تمرکز شدید قدرت دولتی، امکان تحقق نولیبرالیسم در منطقه وجود ندارد و این یک پارادوکس تلقی می‌شود. ظاهراً پیاده‌سازی نولیبرالیسم در منطقه، بیشتر به تمرکز و تجمع سرمایه در دست گروه اندکی منجر شده که فقر و محرومیت را اشاعه می‌کند و این ایدئولوژی را تبدیل به ابزاری برای بازسازی روابط طبقاتی به نفع گروه‌های خاص کرده‌اند.

دولت‌های نولیبرال در خاورمیانه مکلف هستند قطب‌نمای تحولات اجتماعی و سیاسی داخل را با الزامات و مختصات بازارهای جهانی تنظیم کنند تا با مقررات‌زدایی از بازارهای داخل، محیط را برای سرمایه‌گذاری خارجی جذاب نمایند و زمینه خروج سود از کشور و سازگاری تولید داخل با نیازهای جهانی فراهم شود.

برای مثال سرمایه شورای همکاری خلیج^۱ (Gulf Capital) متشکل از شش پادشاهی تولیدکننده نفت (عربستان، کویت، امارات، قطر، بحرین و عمان) تبدیل به کانون‌های قدرت در کشورهای عربی خلیج شده‌اند و بین‌المللی‌شدن سرمایه این شرکت‌ها در راستای تقویت نولیبرالیسم در منطقه بوده است و البته این پروژه اقتصادی صرف نیست و ماهیتاً ضرورتی سیاسی تلقی می‌شود. لازم به یادآوری است که همسویی با نظم سیاسی جهان، ملازم و پیش‌شرط ادغام اقتصادی در بازارهای جهانی است. برای نمونه دلالت‌های سیاسی تأسیس دولت نولیبرال در فلسطین، ذیل نولیبرالیسم تصدیقی بر این مدعا است. تحولاتی که به اتمیزه کردن جامعه فلسطین و گرفتارشدن آن در چنبره بدهی‌ها و تضعیف مقاومت می‌انجامد؛ مدلی از اشغالگری که زمینه را برای بسط حضور و نفوذ مؤسسات مالی بین‌المللی و اصلاحات نولیبرالی هموار کرده است. بر این اساس عموم تحلیل‌ها پیرامون اقتصاد سیاسی خاورمیانه به‌جای پرداختن به ماهیت سرمایه‌داری، بیشتر بر نمودهای فقر و نابرابری متمرکز هستند و در نقطه مقابل، ترسیم الگوهای انباشت سرمایه در خاورمیانه، ساختارهای طبقه و دولت و پیوند درونی آن‌ها با ساختارهای جهانی مغفول مانده است. یعنی دولت همچون مجموعه‌ای از ساختارهای سیاسی بر فراز جامعه ایستاده و مستقل عمل می‌کند و جامعه مدنی هم مجموعه نهادهایی مستقل از دولت با فعالیت‌های منظم سیاسی اجتماعی اقتصادی است که جداکننده دولت و جامعه خواهد بود. این درحالی است که رهیافت اقتصاد سیاسی بر حوزه‌هایی چون راهبردهای تحول اقتصادی، کنشگران، عواملان دولتی و کنشگران اجتماعی تمرکز دارد.

در خصوص رهیافت نخست، اغلب رویکردها برای فهم خاورمیانه بر استبداد دولت و جامعه مدنی استوار بوده و بر این باور است که رابطه دوسویه‌ای میان دولت استبدادی و ضعف سرمایه‌داری وجود دارد و در غیبت آزادی‌های سیاسی و مدنی، کنترل دولتی، رانت‌خواری و استبداد با یکدیگر ادغام می‌یابند. در این جهان‌بینی، عاملیت آزادی در قلمرو بازار جای می‌گیرد درحالی که در خاورمیانه، استبداد همواره

۱. در سراسر متن، تعبیر شورای همکاری خلیج (فارس) و سرمایه خلیج، برگردان عبارت مجلس التعاون الخليجي است. باید توجه داشت که شورای همکاری خلیج، نهادی عربی است که شش کشور عربی حوزه خلیج فارس را گرد هم می‌آورد و شامل ایران نمی‌شود. در ادامه وقتی به سرمایه خلیج اشاره می‌شود؛ مقصود سرمایه‌ای است که مبدأ آن یکی از همین شش کشور عربی باشد لذا اگر عبارت سرمایه خلیج فارس استفاده می‌شد بدین معنا بود که گویا مقصود سرمایه ایرانی هم می‌تواند باشد. در اینجا (سرمایه خلیج) صرفاً برای اشاره به سرمایه‌ای است که از کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس نشئت گرفته و نقش خاصی در شکل‌دهی و تثبیت سلسله مراتب منطقه‌ای ایفا می‌کند.

لباس دولت بر تن دارد. در چهارچوب نولیبرالیسم، سرمایه‌داری متناسب‌ترین شکل نیروی پیش‌برنده دموکراسی است پس اگر دموکراسی می‌خواهیم باید لیبرال شویم. در این رویکرد دوگانه جامعه مدنی و دولت که هدف غایی سیاست، نیل به لیبرال دموکراسی است، واقعیت قدرت طبقاتی مخدوش می‌شود چراکه مطابق آن، عرصه اقتصاد از سیاست جدا است درحالی‌که تحلیل دولت باید با طبقه همراه باشد یعنی دولت مستقل و مجزا از جامعه وجود ندارد و این دو هم‌ساخت و تقویت‌کننده یکدیگر هستند، این درحالی است که در رویکردهای پیشین، به‌جای قراردادن دولت در قالب روابط اجتماعی، آن را پدیده‌ای منفعل و مسلط بر همه می‌دانستند.

۱. پیشینه پژوهش

آدام هنیه در کتاب تبار خیزش، (خاستگاه سرمایه‌داری معاصر خاورمیانه) ترجمه لادن احمدیان، درصد نشان‌دادن اهمیت اقتصاد سیاسی نولیبرال در کشورهای خاورمیانه به‌عنوان زمینه‌ای برای فهم قیام‌های این منطقه است و البته در خصوص تأثیرات مستقیم نولیبرالیسم بر ماهیت طبقات بحث نکرده و به‌ویژه ورود جدی به تحلیل کرانه باختری نداشته است.

مایکل لایتفوت در کتاب سیاست‌های تحصیلی و فناوریانه در خاورمیانه، سعی می‌کند به سیاست‌های ناشی از جهانی‌سازی نولیبرالیسم و دانش اقتصاد در تصمیم‌گیری پیرامون حوزه‌های تحصیل و تکنولوژی در خاورمیانه بپردازد و البته ورودی به حوزه مطالعه این مقاله در خصوص کرانه باختری نداشته است.

توفیق حداد در کتاب اراضی اشغالی فلسطین، به بررسی همکاری‌های فلسطین با مجموعه کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای پرداخته است و در آن نتیجه گرفته که این همکاری‌ها تحت تأثیر سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی باعث وابسته‌شدن فلسطینی‌ها به سایر کشورها می‌شود. محقق در این کتاب، اقتصاد سیاسی سیاست‌گذاری‌های دولت را مورد مطالعه قرار نداده است.

۲. چهارچوب نظری

واژه نولیبرالیسم در سال‌های اخیر در مباحث علمی و سیاسی بازتابی از تسلط گفتمان نولیبرال بر ابعاد مختلف زندگی در جهان معاصر به‌عنوان عصر نولیبرالیسم است. واژه نولیبرالیسم معادلی برای واژه جهانی‌شدن

به کار گرفته می‌شود که در تعبیری عام، فرایندی چندوجهی است که طی آن روابط فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از مرزهای سرزمینی فراتر می‌رود. از این رو جهانی شدن در بردارنده ابعاد متعددی است که نولیبرالیسم اقتصادی، تنها بعد اقتصادی آن به شمار می‌رود (دینی، ۱۳۹۷، ص. ۴۵۱).

نولیبرالیسم به عنوان فرایندی چندلایه در حوزه اقتصاد، به ظهور سرمایه بین‌المللی کمک کرده و از این جهت ایدئولوژی نولیبرالیسم که در بردارنده مفاهیمی چون آزادی فردی، دولت محدود، بازار و سیاست‌هایی همچون تجارت آزاد، بازگشایی مرزها، مقررات زدایی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی می‌باشد تبدیل به چهارچوب سیاست‌گذاری و خط‌مشی‌های جهانی سازی شده است. کاستی‌ها و نواقص موجود در عملکرد لیبرالیسم کلاسیک از جهت ناتوانی بازار آزاد و اصل آزادگذاری در تنظیم و اداره امور جامعه موجب اتخاذ اقدامات جدی در جهت بازنگری در اصول پذیرفته شده لیبرالیسم کلاسیک و در نتیجه سیاست و خط‌مشی‌های تصمیم‌گیری در جوامع غربی گردید که خود را در نابرابری‌های اقتصادی-سیاسی نشان می‌داد (روزنا، ۱۳۷۸، ص. ۴۵۶).

۳. نمایندگان فکری و شاخص‌های اصلی نولیبرالیسم

مبانی رهیافت نولیبرال، لیبرالیسم کلاسیک و دیدگاه‌های اندیشمندان مکتب اتریش است که پس از بررسی ناکارآمدی دولت توسعه‌گرا به افزایش حجم دولت از یک سو و ناکافی بودن آموزه‌های لیبرالیسم کلاسیک، زمینه برای طرح عقاید جدید توسط فردریک هایک و فریدمن فراهم شد (رایان، ۱۳۸۸، ص. ۷۶).

احیای لیبرالیسم کلاسیک در قرن ۲۰ و تبدیل دوباره آن به جریان فکری مسلط بر ساختارهای سیاسی و اقتصادی در قالب مکتب نولیبرالیسم در جهان معاصر، مدیون تلاش‌های «فردریک هایک»-اقتصاددان و فیلسوف سیاسی اتریش- است. او که از نفوذ و تأثیر علمی و سیاسی چشمگیری در دهه‌های آخر قرن ۲۰ برخوردار شد از مؤثرترین چهره‌ها در ایجاد جریان‌های تأثیرگذار در اواخر این قرن از جمله تاجریسم و ریگانیسم بود. عقاید او در دهه ۱۹۷۰ منجر به ظهور نولیبرالیسم (لیبرالیسم کلاسیک احیاشده) گردید. وی از حامیان مالکیت خصوصی و بازار آزاد بود و این دو را تنها ساختار مناسب برای تضمین و تقویت آزادی‌های فردی می‌دانست و

از آن تحت عنوان "نظم خودانگیخته جامعه آزاد" یاد می‌کرد (لسناف، ۱۳۸۵، ص. ۲۴۳).

هایک انتظار عدالت از نظام بازار آزاد را منتفی دانسته و هرگونه تلاش برای مداخله در نظم بازار برای اتخاذ سیاست‌های عدالت‌محور در جامعه را نیز مختل‌کننده عملکرد بازار و محکوم به شکست تلقی می‌کرد. او حتی مفهوم برابری را تنها در معنای برابری در مقابل قانون و یا اجرای عادلانه و عاری از تبعیض قوانین می‌پذیرد و از این‌رو برابری در فرصت‌ها را عامل تحدید آزادی‌های فردی، به‌ویژه حق مالکیت خصوصی و کاهش انگیزه‌های اقتصادی در جامعه می‌داند (بشیریه، ۱۳۸۰، ص. ۷۷).

«میلتون فریدمن» نیز از اقتصاددانان مکتب شیکاگو و نیز بنیان‌گذار مکتب پول‌گرایی به حمایت از بازار آزاد رقابتی در انتقاد از مبانی نظری و عملکرد الگوی اقتصادی کینز پرداخت (Lindblom, 2008, p. 64).

فریدمن از نسل اندیشمندان نولیبرال قرن ۲۰ بود و برخلاف لیبرال‌های کلاسیک بر اولویت آزادی‌های اقتصادی نسبت به آزادی‌های سیاسی تأکید داشت. او معتقد بود آزادی اقتصادی، هم هدف و هم ابزاری ضروری برای دستیابی به آزادی سیاسی است (Lenchner, 2000, p. 59).

در مجموع شاخص‌های محوری نولیبرالیسم را می‌توان در محورهای زیر خلاصه کرد:

۱. بین‌المللی‌شدن و بازار آزاد، تمرکز و ایجاد قدرت رقابت را مختل می‌کند؛ پس دولت وظیفه دارد به‌وسیله وضع قوانین کارتل از رقابت حفاظت کند؛
۲. ثبات ارزش پول؛
۳. تضمین مالکیت خصوصی؛
۴. مسئولیت‌پذیری کامل هر عامل اقتصادی؛
۵. آزادی قرارداد؛
۶. تضمین رقابت و تعیین قواعد توسط دولت برای ایجاد فضای قانونی جریان رقابت (Barrj, 1999, p. 23).

آنچه در بالا ذکر شد وظایف دولت‌های نولیبرال می‌باشد اما در عملیاتی کردن این سیاست و حرکت بین‌المللی به سمت اقتصاد جهانی که از دهه ۱۹۸۰ شدت یافته است، بنیان سیاست و اقتصاد در برخی مناطق

جهان به‌ویژه خاورمیانه دستخوش تحولات عمده و بعضاً متناقضی شده است که در ادامه به تفصیل به آن می‌پردازیم.

۴. نولیبرالیسم و گونه‌شناسی سرمایه‌داری در خاورمیانه

در اینجا ضروری است ضمن مطالعه گونه‌شناسی سرمایه‌داری در خاورمیانه بر اساس محورهای تئوریک نولیبرالیسم مصادیق و شواهد رخ داده شده در کرانه باختری را ذیل برنامه‌های فوق بررسی کنیم؛

آنچه در خصوص مدل‌های سرمایه‌داری در خاورمیانه و به‌طور خاص در کرانه باختری (فارغ از دارا نبودن دولت مستقل) می‌توان گفت به شرح زیر است:

۴-۱. سرمایه‌داری دولتی

در این سیستم اقتصادی ابزار تولید همگی در اختیار ساختار قدرت سیاسی می‌باشد. مسئولیت تولید و تقسیم ثروت برعهده نهادهای سیاسی است و تصمیم‌گیرندگان در قلمرو سیاسی در تحلیل نهایی تعیین می‌کنند که چه چیزی تولید و چه چیزی عرضه گردد بعلاوه این که مردم هیچ نقشی در تصمیم‌گیری‌ها ندارند.

۴-۲. سرمایه‌داری رانته

این نوع سرمایه‌داری به‌شدت مبتنی بر نوع رابطه افراد با ساختار قدرت سیاسی است. افراد و گروه‌ها در جامعه به فعالیت اقتصادی مشغول می‌شوند و درآمد را از طریق شرکت در فعالیت‌های اقتصادی به دست می‌آورند. اما تنها مجموعه‌ها و گروه‌هایی در قلمرو اقتصادی رشد می‌کنند و قادر به انباشت ثروت و گسترش حیطه فعالیت خود می‌شوند که از ارتباط نزدیک با مسئولین سیاسی برخوردار هستند و در واقع اقتصاد کلان کشور در دست عده معدودی است که حامی و دنباله‌روی مجموعه‌های سیاسی حاکم هستند و جزء حامیان اصلی محسوب می‌گردند. عملاً قدرت اصلی اقتصادی دست نهادهای سیاسی است و مردم از آن‌ها ارتزاق می‌نمایند (عباسی، ۱۳۹۶، ص. ۷۹).

۳-۴. سرمایه‌داری بازاری

در این نوع سرمایه‌داری، تولید ثروت به وسیله مردم انجام می‌شود. این تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان هستند که با تعامل خود بازار را به وجود می‌آورند. بازار تعیین می‌کند که چه چیزی تولید شود و چه چیزی مصرف گردد. ساختار قدرت سیاسی تنها می‌تواند با مکانیسم‌های مالی و پولی خود مشوقی باشد برای اینکه تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان تصمیم بگیرند در مسیری حرکت کنند که از نظر تصمیم‌گیرندگان سیاسی برای کشور بهتر است. حاکمیت با بازار است و حکومت در کنار بازار گام برمی‌دارد. در خاورمیانه محققاً سرمایه‌داری بازاری به هیچ‌روی وجود ندارد و الگوی اقتصادی حاکم در بسیاری از سرزمین‌های این منطقه سبک‌های دیگر سرمایه‌داری می‌باشد (نیاکویی، ۱۴۰۱، ص. ۱۱۲). با توجه به اینکه رابطه جامعه و ساختار قدرت سیاسی در بسیاری از کشورهای خاورمیانه ماهیت مدنی را پیدا نکرده و با در نظر گرفتن اینکه بسیاری از این جوامع اقتصاد استخراجی را دارا می‌باشند پرواضح است که این فرصت به وجود نمی‌آید که سرمایه‌داری بازاری شکل بگیرد. در نتیجه شکلی از اقتصاد سرمایه‌داری در بسیاری از کشورهای خاورمیانه پدیدار می‌شود که نقش جامعه در تولید ثروت در شکل حداقلی و حضور ساختار قدرت سیاسی در فعالیت‌های اقتصادی به شکل حداکثری متجلی گردد. در عین حال شبه بازاری‌سازی در اقتصاد کشورهای منطقه با وجود تمام تناقضات آن، قابل مشاهده است که مصادیق و شواهد مربوط به آن را در ادامه مورد بررسی قرار می‌دهیم (پیرسلامی، ۱۴۰۱، صص. ۲۵-۲۰).

❖ بین‌المللی‌شدن: به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین شاخص‌های نولیبرالیسم، با اتکا به ابزارهای گوناگون همچون کسب‌وکارهای مشترک با بسط سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، ورود شرکت‌ها به بازارهای بورس خارجی و اعطای نمایندگی صورت می‌گیرد. بر این اساس، کشوری که سرمایه‌داری و بین‌المللی‌شدن را می‌پذیرد تمام کارکردهای سنتی دولت آن، با بین‌المللی‌شدن همسو می‌شود. بین‌المللی‌شدن سرمایه به معنای تقویت فرایندهای تکوین دولت است. در این راستا دستگاه دولت، اهمیت بیشتری دارد چون مدیریت منظم سرمایه‌داری در داخل توسط دولت به مدیریت منظم بین‌المللی سرمایه، خیلی کمک می‌کند. لذا توسعه بین‌المللی دولت به دنبال بین‌المللی‌شدن سرمایه می‌آید. پس دولت - ملت واحد اقتصادی

در خود محصور نیست و وجود دولت‌ها وجهی ماهوی از نظام جهانی است از این رو ماهیت و چگونگی تکوین طبقه و دولت را باید از چند زاویه مطالعه کرد. هر سرمایه‌داری، فارغ از منشأ ملی که دارد خود را با قطب‌نمای مقیاس جهانی، تنظیم می‌کند و سرمایه خارجی جزء لاینفک بورژوازی ملی خواهد شد. برای مثال در خاورمیانه سرمایه شورای همکاری خلیج (فارس) که از ادغام پادشاهی‌های مولد نفت (عربستان، کویت، امارات، عمان، قطر و بحرین) صورت‌یافته ذیل شاخص‌های نولیبرالیسم و بین‌المللی‌شدن سرمایه، اقتصاد سیاسی منطقه را درهم‌ریخته و متحول کرده است (Norton, 2015:58). مفهوم بین‌المللی‌شدن بیانگر میل سرمایه به جستجوی بازارهای سودآور، مواد خام و پایگاه‌های تولید در سطح جهان است و رابطه مستقیمی میان بین‌المللی‌شدن سرمایه با تمرکز و تراکم آن وجود دارد. برخلاف رویکردهای متداول پیرامون خاورمیانه که امپریالیسم را مترادف با استعمار و پایان آن را با پایان جنگ دوم جهانی می‌داند، واقعیت این است که امپریالیسم درون‌مایه اصلی و مستمر شکل‌دهی به اقتصاد سیاسی منطقه است و سلطه‌گری نظامی، سیاسی و اقتصادی را توأمان دنبال می‌کند به‌گونه‌ای که اشکال انباشت منطقه، در زنجیره‌های جهانی تولید ادغام می‌شود و حتی طبقات محلی در الزامات سرمایه بازارهای جهانی ادغام می‌یابند. بدین ترتیب شکل‌گیری طبقات سرمایه در خاورمیانه به‌شدت با نوسانات انباشت در مقیاس جهانی گره‌خورده و از تأثیرات آن، ایجاد سرمایه‌داری بومی است که با منافع سرمایه‌داری جهانی همسو می‌باشد و نابودگر سرمایه‌داری وطنی است. (Richards, 2016, p. 43).

❖ **تعدیل ساختاری:** منطقه منا وابسته‌ترین منطقه جهان به واردات مواد غذایی است و در اغلب کشورهای منطقه، نظام دویپاره کشاورزی متشکل از دو بخش سنتی و کشاورزی تجاری بزرگ مقیاس وجود دارد که به تدریج با توجه به نفوذ و کنشگری همه‌جانبه نهادهای خارجی، سکان هدایت سیاست بخش‌های کشاورزی به این مؤسسات منتقل شده و خروجی آن تغییرات اساسی در کاربرد مالکیت زمین، تولید غذا و الگوهای زیستی برای تثبیت نولیبرالیسم بوده است. از جمله مهم‌ترین این نهادها، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی توسعه کشاورزی است که به‌شدت فعالیت‌های کشاورزی منطقه را تابع بازارهای جهانی کرده است (Ibid:p.89). کشاورزی رقابتی و

مجتمع‌های کشت و صنعت به‌عنوان موتورهای اصلی رشد بوده‌اند و البته با برچیدن نظام‌های حق مالکیت جمعی و تبدیل زمین دولتی به کالاهای خصوصی، اساس ایده‌بخش خصوصی، محور کشاورزی شد به طوری که در سال ۲۰۰۰ حدود ۲۷۰ نفر به خاطر اخراج از زمین‌هایشان و مقاومت در برابر این سیاست در مصر کشته شدند. در سال ۲۰۰۴ خاورمیانه بعد از آمریکای لاتین و حوزه کارائیب دومین منطقه نابرابر جهان از لحاظ مالکیت زمین بود و ۴۵ درصد کشاورزان تنها ۱۰ درصد زمین‌های کشاورزی را در اختیار داشتند. الگوهای مهاجرت نشان می‌دهد تحول نولیبرالی کشاورزی به‌شدت به تکوین طبقاتی در مقیاس فراملی وابسته است. الگوهای تولید کشاورزی شمال آفریقا مطابق با بازارهای اروپا است و چرخش به سوی تولید صادرات‌محور به قدرت گروه‌های بزرگ سرمایه‌دار که مرتبط با بازارهای داخلی و بین‌المللی بوده‌اند کمک کرده تا کشاورزی ذیل مدار بزرگ سرمایه قرار بگیرد و این تعدیل ساختاری به رشد طبقه سرمایه‌دار منجر شده است. این طبقه به جای برآوردن نیازهای داخلی، اولویت را به تولید برای بازارهای خارجی می‌دهد و کنترل زمین را هم به عملیات کشاورزی بزرگ‌مقیاس متمرکز می‌کند. به‌ویژه این که شمال آفریقا به خاطر داشتن نیروی کار ارزان کیفی، حمل‌ونقل به‌صرفه، دسترسی به ارتباطات و واقع‌شدن در طول جغرافیایی واحد اروپایی، همواره هدف اصلی شرکت‌های اروپا بوده است. (Schlumberger, 2017, p. 256).

❖ خصوصی‌سازی: تمام اصلاحاتی که در خاورمیانه صورت گرفت تحت هدایت مؤسسات مالی بین‌المللی بود و خصوصی‌سازی هم هسته مرکزی بسته‌های تعدیل ساختاری محسوب می‌شد. در دهه ۱۹۸۰ همه‌چیز با وضع چهارچوب نهادی و حقوقی برای فروش دارایی‌های دولت به‌عنوان پیش‌شرط تعدیل ساختاری شروع شد. تونس و مصر بیشترین واگذاری‌ها را داشتند. از ابتدای ۲۰۰۰ خصوصی‌سازی با شتاب بسیاری در آفریقا به‌عنوان تعدیل‌یافته‌ترین منطقه جهان آغاز شد و عمدتاً حوزه‌های مخابرات و مالی را دربرگرفت. شرکت‌های آمریکایی اقدام به دادن وام‌هایی کردند که این وام‌ها باید صرف واردات کالاهای آمریکایی می‌شد و هدف این پروژه‌ها، احیای بازارهای آزاد، مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، محدودکردن قدرت دولتی اقتصاد و دسترسی به مالکیت سرمایه از سال ۲۰۰۰ تاکنون بوده و

طی آن مصر به‌عنوان پیشگام این طرح‌ها و اصلاح‌طلب برتر منطقه نام گرفت (Entelis, 2018, p. 331).

❖ بازاری‌شدن: آنچه نولیبرالیسم در جهان و به‌ویژه خاورمیانه دنبال می‌کند خصوصی‌سازی، کاهش هزینه‌های اجتماعی، کاستن از موانع سرمایه و تحمیل الزامات بازار است که خروجی آن دگرگونی ماهیت طبقه و دولت بوده، تمام الگوهای انباشت سرمایه در منطقه را تغییر داده و با مقررات‌زدایی، آزادسازی، خصوصی‌سازی و تحول بازارهای مالی پیامدهای اسفبار برتکونین طبقات داشته است. از میانه قرن بیستم، خاورمیانه منطقه‌ای بسیار مهم در اقتصاد جهان بود، آنچه امپریالیسم دنبال کرد صرفاً غلبه نظامی نبود بلکه ادغام نابرابر و ناموزون منطقه در سرمایه‌داری جهانی، این منطقه را در کانون سلطه غرب قرارداد. امپریالیسم با ایجاد الگوهای خاص تولید و مصرف، منطقه را تابع مدارهای انباشت در کشورهای سرمایه‌داری می‌کرد. همگام با تحول در ماهیت تولید سرمایه‌داری، نظام دولتی خاورمیانه هم کاملاً دگرگون شد به‌گونه‌ای که رژیم‌های ملی‌گرای عرب برخلاف تمام ادعاهایشان به تقویت سرمایه‌داری، به بازاری‌شدن و طبقه نوظهور سرمایه پرداختند (Nobel, 2017, p. 119).

❖ مقررات‌زدایی بازار کار: مقررات‌زدایی بازار کار در صدر اولویت‌های نولیبرالیستی قرار داشت و بر حداقل دستمزد، حق سنوات، مقررات استخدام و اخراج و مالیات بر حقوق استوار بود. این امر در قالب موقتی‌سازی نیروی کار دنبال شد. ویژگی اصلی پروژه نولیبرالی تاکنون تضعیف دستمزدها و شرایط کار در بخش عمومی بوده است تا وزنه به نفع کار در بخش خصوصی باشد و سودآورتر شود (Banjai, 2014, p. 186).

❖ مشارکت عمومی و هدف‌گرفتن زیرساخت‌ها: در خاورمیانه کماکان دولت‌ها مهم‌ترین خدمات درزمینه انرژی، حمل‌ونقل، آب‌رسانی و شبکه‌های پیچیده زیرساخت را عهده‌دار هستند و هدف نولیبرالیسم حذف همه این خدمات بود و در همین راستا قراردادهایی که منعقد می‌شد به‌شدت به حذف مقررات ناظر به مالکیت و موانع سرمایه متمرکز بود.

❖ گشودن درها به روی بازارهای جهانی: در سال ۱۹۹۵ مصر، تونس و مراکش و سپس اردن به سازمان تجارت جهانی پیوستند و از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۱ تفاهم‌نامه همنشینی با اتحادیه اروپا را امضا کردند. مجموعه قراردادهای

تجارت، سرمایه‌گذاری و توسعه در خاورمیانه تحولات وسیعی در سرمایه‌گذاری و تجارت نولیبرالی منطقه به وجود آورد. در این بازار جهانی، منطقه منا نیروی کار ارزان داشت و با گشایش درها، جذب سرمایه‌گذاری خارجی به‌خوبی صورت پذیرفت، حمایت داخلی دولت از صنایع وطنی کم‌شد و همه‌چیز در راستای جذب سرمایه‌گذاری صورت پذیرفت. در مصر شرکت‌های تولیدی داخلی نابود شدند درحالی‌که واردات از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸ رشد ۵۰۰ درصدی داشت. تولیدکنندگان پوشاک منا هم صادراتشان به ۱۳ درصد کاهش یافت مثلاً مراکش و تونس که ۹۰ درصد صادراتشان به اروپا بود و از بزرگ‌ترین صادرکنندگان به اروپا بودند با کاهش چشمگیر صادرات مواجه شدند (Davidson, 2018, p. 76).

❖ بازارهای مالی: ازجمله مهم‌ترین بخش‌های بسته نولیبرالیسم، توسعه و بازسازی بازارهای مالی بود که در قالب استانداردهای مؤسسات مالی برای حذف و کنترل دولت، گشایش بخش بانکی به روی رقابت خارجی و خصوصی‌سازی، معرفی بازارهای مالی چون قرضه، بیمه، سهام و ... صورت‌پذیرفت. آزادسازی اعتبار هم در همین‌راستا برای ارائه وام بیشتر به بخش خصوصی بود. برای نمونه در مصر هرکس که با دولت مبارک رابطه نزدیکی داشت از وام‌گیرندگان تلقی می‌شد. در این اثنا بانک‌های خارجی شروع به خرید بانک‌های داخلی کردند به‌طوری‌که در سال ۲۰۰۷ بخش عمده‌ای از سهام هر سه بانک بزرگ اردن در تملک خارجی‌ها بود. بنابراین بازارهای مالی خاورمیانه زیربنای تحول در ساختار و قدرت طبقه سرمایه‌دار شدند. این بازارها با یکی‌کردن پول سرمایه‌گذاران محلی و منطقه‌ای ازجمله خود دولت، موجب جهشی کیفی در اندازه و مقیاس انباشت سرمایه شدند و تمام ارکان پروژه نولیبرالی را تحقق بخشیدند. (Albo, 2018, p. 310).

❖ کمک‌های خارجی و اصلاحات کشاورزی: خروجی استخدام راه‌کارهای لیبرالی در کشورهای عربی بر حوزه اقتصاد کشاورزی، اسفبار بود. آمریکا در دهه ۱۹۶۰ نخستین بار ذیل برنامه غذا برای صلح در دوران کندی، کمک غذایی را رکن اصلی سیاست خارجی خود قرارداد تا از مازاد فراورده‌های کشاورزی خود خلاص شود و بعلاوه دولت‌های عربی را به دام وابستگی واردات بیندازد به‌گونه‌ای که ذیل اهداف نولیبرالیستی خود ۷۷ درصد

واردات گندم مصر را با اهداف کاملاً سیاسی برعهده گرفت آن هم زمانی که تأمین و تضمین غذای ارزان به‌ویژه نان رکن مشروعیت رژیم بود. فروش گندم ارزان بر ماهیت کشاورزی و تولید مواد غذایی در خاورمیانه به‌شدت اثر گذاشت و زمینه را برای تحول نولیبرالی روابط کشاورزی فراهم کرد. کشاورزان محلی مصر دیگر قادر به رقابت با غلات ارزان آمریکایی نبودند و بنیان‌های کشاورزی خود را در معرض نابودی دیدند به‌گونه‌ای که ضریب خودکفایی تولید گندم مصر از ۷۷ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۲۳ درصد در سال ۱۹۸۰ رسید. این وقایع در مراکش و تونس و الجزایر هم تکرار شد. (Clark, 2020, p. 176).

کمک غذایی و واردات نه‌تنها حاکی از ادغامی عمیق در بازارهای جهانی بود بلکه سطوح بدهکاری افسارگسیخته را هم در پی داشت. در سراسر دهه ۱۹۸۰ کشورهای عربی در بن‌بست بحران‌های تراز پرداخت و بدهی‌ها گرفتار شدند به‌ویژه این‌که کشورهای عربی در صورتی از حمایت مالی صندوق پول و بانک جهانی برخوردار می‌شدند که محدودیت‌های تجاری خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی را انجام می‌دادند. با دریافت کمک‌های خارجی از ۱۹۸۰ تاکنون، فرایند تکوین طبقات به‌کل متحول شد. فرایندی که از طریق بورژوازی دولت‌پرورده، نخبگان نظامی قدرتمند و سرمایه خصوصی در نظم جدید نولیبرال صورت پذیرفت. از این جهت بسط قدرت آمریکا در ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ فقط ماهیتی نظامی نداشت بلکه مجموعه‌ای از ابتکار عمل‌های بسیار مهم مالی و تجاری را شامل می‌شد که رابطه منطقه با هسته سرمایه‌داری پیشرفته را از بنیان تغییر داد. این ابتکار عمل‌ها ماهیت انباشت سرمایه در سطح منطقه را تا سال ۲۰۲۰ متحول کرد و به دگرگونی پیوندهای مادی و تجاری با سرمایه غربی و شکل‌گیری سلسله‌مراتب در درون منطقه انجامید. درآمدن کشورهای منطقه زیر سلطه آمریکا، آن‌ها را به درون یک منطقه واحد اقتصادی کشاند و آنچه در این مسیر پیش‌برنده راهبرد آمریکا در منطقه بود عادی‌سازی و اصلاحات نولیبرالی بود که از طریق برپایی منطقه آزاد تجاری خاورمیانه حاصل شد^۱ (Ibid, p.). (210).

به غیر از مصر در سال ۲۰۰۰ طرحی از سوی بوش مطرح شد که گشایش بازار در جهان اسلام و رشد انگیزه اصلاحات وسیع اقتصادی هدف آن بود و در مورد هر یک از کشورها آثار مشابهی داشت مثلاً در مراکش راه نظارت بر ورود کالاهای آمریکایی بسته شد یا مثلاً در بحرین به افزایش سهم شرکت‌های آمریکایی در بازار بحرین می‌پرداخت. مجموعه این تفاهم‌نامه‌های مالیاتی و تجاری، زیربنایی برای چرخش در رابطه اقتصادی آمریکا با خاورمیانه شد. در سال ۲۰۰۰ عربستان بزرگ‌ترین اقتصاد میزبان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بود (Hanieh, 2006, p. 173).

در همین راستا، رقابت و منافع دوگانه اتحادیه اروپا و آمریکا در خاورمیانه عمدتاً سازوکارهایی برای رشد بدهی، کمک به دسترسی به بازارها و تثبیت نهایی نولیبرالیسم بوده است. ایجاد اقتصادهای باز از طریق گشودن بازارها و حذف موانع تجاری صورت پذیرفت. درون‌مایه‌های اصلی در مذاکرات اروپا-مدیترانه، ایجاد منطقه آزاد تجاری و حذف موانع پیش روی سرمایه‌گذاری بود. برای مثال تزیق پول به شرکای مدیترانه در ازای اصلاحات ساختاری در اردن، الجزایر و تونس با همین هدف صورت پذیرفت. تثبیت سلطه اروپا بر بازارهای صادراتی در سال ۲۰۰۰ کاملاً مشهود بود چون حدود نیمی از واردات کشورهای الجزایر، مراکش، تونس، لیبی و لبنان را دربرمی‌گرفت. تونس و مراکش در سال ۲۰۰۰ حدود ۷۵ الی ۸۰ درصد کل صادراتشان، راهی اتحادیه اروپا می‌شد، صادراتی که عمدتاً شامل پوشاک و محصولات کشاورزی بود و در ازای آن، کالاهای پیشرفته تولید اروپا وارد می‌شد. بازتاب این امر در کسری تجاری مداوم کشورهای خاورمیانه با اروپا پیدا بود. سرمایه‌گذاران اروپایی نظیر فرانسوی‌ها، اسپانیایی‌ها و ایتالیایی‌ها خدمات عمومی، مستغلات، بانکداری و صنایع را می‌خریدند و بدین‌صورت کشورهای شمال آفریقا هدف اصلی جریان‌های سرمایه‌گذاری واقع‌شدند (هنیه، ۱۳۹۹، ص. ۳۱۸).

در مجموع، درون‌مایه اصلی سلطه غرب بر خاورمیانه با هدف توسعه ناموزون و تشدید سلسله‌مراتب و وابستگی‌ها به غرب بوده، اتحادیه اروپا، مدیترانه و به‌ویژه شمال آفریقا را به خود نزدیک‌تر کرده و به انجام اصلاحات نولیبرالی و فعالیت‌های تجاری و تغییر جهت‌گیری‌های اقتصادی به‌سوی نیازهای سرمایه اروپا سوق داده است. این اتفاق یعنی ادغام بخش‌های تولیدی مدیترانه در سرمایه‌داری اروپا، شکاف درون دولت-ملت‌ها و شکاف میان منطقه‌ها و اروپا را تعمیق کرد و باعث ثروتمند شدن قشر کوچکی از نخبگان درون منطقه و درهم‌تنیدگی تجارت و سرمایه‌گذاری از طریق اروپا و مدیترانه شد و هم‌زمان روابط ممتاز رژیم صهیونیستی

و شورای همکاری خلیج (فارس) به‌ویژه عربستان را تثبیت کرد (Ibid, p.185). بعلاوه عادی‌سازی روابط کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی هم در همین چهارچوب قابل مطالعه است. آمریکا در تلاش بود تا اردن و مصر به افتتاح مناطق صنعتی برای عقد تفاهم‌نامه با رژیم صهیونیستی بپردازند. این اقدامات به تقویت سلسله‌مراتبی شدن درون منطقه، بین‌المللی‌شدن سرمایه خلیج و گره خوردن شرکت‌های خوشه‌ای خلیج با طبقات سرمایه‌دار بومی منجر شد و جریان‌های تجاری مالی منطقه را متحول کرد.

۵. دیالکتیک تمرکززدایی و تمرکزگرایی در خاورمیانه (دوگانه‌های متناقض نولیبرالیسم در میدان عمل)

رابطه استبداد و نولیبرالیسم منحصر به خاورمیانه نیست و موفقیت این پروژه به بازآرایی و ویژگی‌های نهادی دولت بستگی دارد. این بازآرایی همان استبداد بود که سرنوشت تصمیم‌گیری سیاسی را به فرد یا کمیته‌های کوچک و غیر پاسخگو می‌سپارد. این بازسازی نهادی، سیاست اقتصادی را به تدریج در دست اقلیتی نهاد که آگاهانه از نهادهای وسیع‌تر دولتی جدا بودند و راه را بر مخالفت از درون دیوان‌سالاری یا جامعه در برابر این تمهیدات جدید اقتصادی می‌بستند. در نتیجه همه سازمان‌های خصوصی در میدان‌دادن به استبداد و تمرکز یابی قدرت سیاسی که ملازم توسعه پروژه نولیبرالی بود همدست بودند و به بازسازی و احیای نهادهای دولتی در خاورمیانه می‌پرداختند (Hanieh, 2010, p. 118). بر اساس شواهدی که پیش‌تر ذکر آن رفت تمرکز یابی قدرت سیاسی تأیید می‌کند که نولیبرالیسم به‌شدت پروژه‌ای دولت‌محور است، نه آن‌گونه که تصور می‌شود در پی تضعیف یا حذف دستگاه دولت، اما تمرکز یابی تصمیم‌گیری، همزمان با روند تمرکززدایی رخ داده است. روندی که به ادارات دولتی در زمینه برنامه‌ریزی و تصمیمات مربوط به بودجه استقلال می‌دهد. یعنی به اسم کارآمدتر کردن، بوروکراسی محدودتر و انعطاف بیشتر، ادارات مجبور می‌شوند در برابر امور مالی اعم از هزینه و درآمد، مسئولیت بیشتری تقبل کنند. فرایند اصلاح نولیبرالی بر این اساس، هسته سیاسی به‌شدت متمرکز یی دارد که زمینه را برای اجرای نامتمرکز این سیاست‌ها فراهم می‌کند. این دیالکتیک تمرکز یابی و تمرکززدایی وجه ممیز بازسازی نهادی دولت‌های نولیبرال در خاورمیانه است. دیالکتیک استوار بر لفاظی‌های بی‌پوده‌ای چون حکمرانی خوب و

مسئولیت‌پذیری در مورد دولت‌ها که همزمان باعث خودکامگی مضاعف آن‌ها می‌شود. دولت‌های نولیبرال در این چهارچوب فعالیت‌های دولتی را طبیعی جلوه می‌دهند و با راندن کمیته‌های غیرپاسخگو و غیردموکراتیک داخل نهاد دولت به پشت صحنه، سرمنشأ قدرت را پنهان می‌کنند (Filho, 2014, p. 214).

آنچه پیوند نولیبرالیسم و حکومت‌های استبدادی را در خاورمیانه نشان می‌دهد افزایش هزینه‌های نظامی و امنیتی چنین دولت‌هایی است که همگام با اشکال متغیر سیاسی و نهادی سلطه نولیبرال، ساختار مالی دولت‌ها را هم دستخوش تحول کرده است. ویژگی اصلی این تحول، کاهش کلی خدمات اجتماعی، کاهش دستمزدها در بخش عمومی برای مثال در حوزه آموزش، غذا و سوخت است. واقعیت این‌که انباشت و زایش فقر در خاورمیانه به شدت به هم وابسته هستند و نولیبرالیسم با کشاندن تمام وجوه زندگی ذیل منطق سرمایه، به بازسازی طبقاتی در قلب خود پرداخته است (Ollman, 2011, p. 99).

۶. نولیبرالیسم و اقتصاد سیاسی دولت و طبقه در کرانه باختری (منطق نولیبرالی و معانی آن برای فلسطین)

بانک جهانی، به‌عنوان قلب تپنده حمایت از نولیبرالیسم در جهان امروز، در اراضی اشغالی فلسطین بسیار فعال بوده و در حداقل ۷۴ پروژه از سال ۱۹۹۴ تاکنون مشارکت داشته و ۸۲/۶ میلیارد دلار آمریکا سرمایه‌گذاری کرده است. وب‌سایت بانک جهانی سرعت پروژه‌های آن را طی سال‌های اخیر چشمگیر می‌داند، با حداقل ۴۰ پروژه از زمان مرگ عرفات، رئیس سازمان آزادی‌بخش فلسطین در سال ۲۰۰۴ دامنه این پروژه‌ها شامل زیرساخت‌ها، بهداشت، اصلاحات قانونی، اصلاح حقوق باننشستگی، مدیریت آب و برق، امور مالی و توسعه سازمان‌های غیردولتی از جمله مواردی است که گواه مجموعه‌ای بسیار متنوع از مسائل است. درعین حال، این حضور سنگین از نظر فضای سیاسی که این سیاست‌ها در آن اتخاذ شده است نیز باید مورد مطالعه قرارگیرد. تقریباً ۳۰ پروژه بانک جهانی از زمان محمود عباس، رئیس تشکیلات خودگردان تصویب شده است. در اینجا، مدل توسعه دولت خودگردان به‌رغم انتقادهای شناخته‌شده از این رویکردها در کشورهای در حال توسعه، صریحاً رویکردهای نولیبرالی را تأیید می‌کند. به‌عنوان مثال، (دولت نهایی فلسطین) این‌گونه توصیف شده است (ایجاد محیطی توانمند برای اقتصاد آزاد و باز). این درحالی است

که کشورهای توسعه‌یافته نیاز دولت به حفاظت و رشد صنایع نوپا را حداقل در مراحل اولیه استقلال نشان داده‌اند. باین‌حال در خصوص اراضی اشغالی فلسطین جایی که استقلال حتی وجود ندارد، بازارهای باز و رشد صادراتی، حتی قبل از اینکه مبنای تولیدی قابل توجهی برای اقتصاد وجود داشته باشد، اتخاذ می‌شود و مداوم این اظهار نظر که بخش خصوصی فلسطین باید موتور رشد اقتصادی پایدار باشد در طول توسعه دولت خودگردان شنیده می‌شود (sara roy, 2003, p. 68).

این مدل مبتنی بر این باور صحیح است که این سیاست‌ها اشتغال مولد ایجاد می‌کنند، کالاها و خدمات با ارزش افزوده بالا تولید می‌کنند و رونق ملی را افزایش می‌دهند. اما چنین اظهاراتی هیچ توضیحی برای اینکه چگونه بخش خصوصی باید به‌عنوان موتور رشد عمل کند؟ و این‌که شکوفایی ملی در واقع چیست؟ توضیح نمی‌دهد. به نظر می‌رسد معادله‌ای ضمنی بین رشد بخش خصوصی و شکوفایی ملی وجود دارد که منافع خصوصی را با خیر عمومی ترکیب می‌کند.

سرمایه (انضباط مالی) نیز در توسعه دولت خودگردان نقش محوری داشته است، نه‌تنها به این دلیل که با رویکردهای نولیبرالی سازگار است، بلکه به این دلیل که صراحتاً خواستار کاهش اندازه دولت، کاهش هزینه‌ها و به‌ویژه در حوزه دستمزدها، به‌عنوان یک پیش‌نیاز ضروری برای دستیابی به ثبات مالی است. برای مثال اصلاحات مالی برای کاهش هزینه‌ها از ۵۰/۳ درصد به ۴۱/۲ درصد تولید ناخالص داخلی اجرا شد، بعلاوه هیچ افزایش حقوق عمومی در طول سه سال در آغاز برنامه اصلاحات و توسعه انجام نشد، درحالی‌که پیش‌بینی می‌شد به خاطر تعدیل بخش دولتی و توقف استخدام‌ها، صورت‌حساب کلی دستمزد از ۲۷ درصد تولید ناخالص داخلی به حدود ۲۲ درصد کاهش یابد.

کاهش یارانه هزینه‌های آب و برق نیز به حوزه دیگری تبدیل شد که در آن دولت تشکیلات خودگردان انضباط مالی را اعمال کرد. در طول دوره اجرا، وزارت مالیه برنامه خود را در راستای کاهش تدریجی وام خالص از ۱۰/۶ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۷ به ۸/۷ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۰ اجرا کرد. نکته مهم‌تر این‌که، برنامه‌های توسعه بین‌المللی که توسط نهادهای مالی بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هدایت می‌شوند، تا زمانی که تشکیلات خودگردان شرایطی مانند مقررات زدایی و خصوصی‌سازی را برآورده کرده و از ایجاد بازار صادرات حمایت کند، به تشکیلات خودگردان فلسطین وام می‌دهد. اگر به بخش کشاورزی نگاه کنیم، این بدان معناست که کشاورزان در مقیاس کوچک باید فضا را

برای پروژه‌های کشاورزی صنعتی در مقیاس بزرگ ایجاد کنند و تولید برای بازار محلی باید فضایی را برای تولید اقلام لوکس در راستای نیازهای بازار صادرات ایجاد کند. در مجموع می‌توان گفت، برنامه‌های توسعه نولیبرالی، روابط استعماری سلطه را از دستور کار توسعه پاک می‌کند و در مجموع، توسعه نولیبرالی در سیاست‌زدایی توسعه موفق بوده است (حنفی و تبار، ۲۰۰۳، صص. ۵۰-۵۳).

در عین حال توسعه نولیبرالیسم نباید به عنوان یک سیاست اجرا شده توسط دولت فلسطینی تلقی شود، توافقنامه دولت خودگردان حکایت از تمایل رژیم صهیونیستی و ایالات متحده برای عادی‌سازی روابط تجاری با کشورهای عربی دارد. پیمان اسلو بسیاری از سیاست‌های مورد بحث در بخش قبل را که منجر به حذف فلسطینیان بومی می‌شود، رسمیت بخشید. این توافقنامه، کرانه باختری را به مناطق A، B و C تقسیم کرد که باعث گسیختگی‌های مضاعف، ادعا بر منابع فلسطینی و در نهایت کنترل کامل رژیم صهیونیستی بر اقتصاد فلسطین شد.

توافق اسلو به رژیم صهیونیستی امکان داد تا به بهانه صلح به پروژه استعماری شهرک‌نشینی خود ادامه دهد و مهم‌تر از آن، روابط با جامعه بین‌المللی را گشوده کرد. رژیم صهیونیستی این تصور را ایجاد کرد که اکنون شریک تشکیلات خودگردان خواهد بود و این امر دسترسی به جامعه و بازار بین‌المللی را برای فلسطینیان فراهم نمود. توافقنامه اسلو منجر به تأیید بین‌المللی پروژه استعماری رژیم صهیونیستی شد و اقتصاد فلسطین را در معرض نفوذ خارجی قرارداد.

در مجموع فارغ از تحمیلات جامعه بین‌المللی برای اتخاذ یک الگوی توسعه در فرایندی کاملاً خودخواسته نخبگان تشکیلات خودگردان این مدل را پیاده‌سازی کردند. بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و کمیته ارتباط موقت (CHLA) نقش مشاور تشکیلات خودگردان را برعهده گرفتند و به‌شدت بر جهت‌گیری اقتصادی که تشکیلات درپیش خواهد گرفت، تأثیر گذاشتند. بانک جهانی نیز تا حد زیادی مسئول تخصیص بودجه اهداکنندگان وام بوده است. بنابراین جای تعجب نیست که از توافق اسلو به بعد، تشکیلات خودگردان یک سیاست اقتصادی نولیبرالی را اتخاذ کرد. تشکیلات خودگردان به‌شدت توسط توافقنامه اسلو محدود شد و بنابراین فضای سیاست محدودی برای انطباق داشت (کرزم، ۲۰۰۱، صص. ۲۳-۲۵).

از دیگر سو، جامعه بین‌المللی با تمرکز بر توسعه نولیبرالی تلاش می‌کند تا بازار صادرات فلسطین را تقویت کند. در نتیجه، کشاورزان مجبور می‌شوند دیگر فقط برای

بازار محلی تولید نکنند، بلکه مجبور می‌شوند در بازار بین‌المللی به رقابت بپردازند. بیشتر برنامه اقتصادی کنونی تشکیلات خودگردان در برنامه اصلاحات و توسعه فلسطین (PRDP) طرح توسعه‌ای که توسط نهادهای مالی بین‌المللی، مانند بانک جهانی، و سایر اهداکنندگان حمایت می‌شود، بیان شده است (فرسخ، ۲۰۰۸، صص. ۱۵۸-۱۶۰).

برای مثال در خصوص توسعه کشاورزی، کشاورزان فلسطینی باید به سمت تولید محصولات با ارزش افزوده بالاتر روی آورند و از این طریق تقاضای بازار بین‌المللی را دنبال کنند. تولید کشاورزی کارآمد و کم هزینه تنها در صورتی امکان پذیر است که کشاورزان به سمت کشت تکی روی آورند، به این معنی که کشاورزان دیگر نمی‌توانند برای مصرف خود تولید کنند و به کمک‌های خارجی و محصولات وارداتی رژیم صهیونیستی وابسته بمانند. اقتصاد و تغییر از تولید کالاهای حیاتی به اقلام لوکس به رژیم صهیونیستی کمک کرد تا علاوه بر وابسته کردن فلسطینی‌ها به محصولات وارداتی، نیاز صادراتی خود را نیز از طریق اعمال الگوی کشت به فلسطینی‌ها برطرف کند. در این مورد هلند نقش را برعهده گرفت و از آن حمایت کرد. پیامدهایی که این تمرکز بر صادرات محصولات کشاورزی برای فلسطینی‌ها دارد از نمونه تولید کشاورزی گل در نوار غزه مشخص می‌شود. ایجاد بازار صادرات گل در غزه حکایت از این دارد که چنین برنامه‌های توسعه‌ای تنها در صورتی می‌تواند آغاز شود که رژیم صهیونیستی اجازه صادرات را بدهد و این خود وابستگی و محدودیت است. کشاورزی در غزه حتی محدودتر و محدودتر از کرانه باختری است و همان‌طور که قبلاً ذکر شد، بخش بزرگی از جمعیت همچنان دچار ناامنی غذایی و وابسته به کمک‌های خارجی هستند (کورزوم، ۲۰۱۵، صص. ۹۷-۹۹).

کرانه باختری نیز ذیل سیاست‌های نولیبرالیستی دچار تفکیک فضایی و جدایی فرهنگی از یک‌سو و شکل‌گیری آرایش‌های اجتماعی متمایز و تکوین طبقه و دولت به شکل جدید از سوی دیگر شده است. در قالب سیاست‌های نولیبرالیستی، کرانه باختری تبدیل به ضمیمه‌ای فرودست، وابسته و ادغام یافته در سرمایه‌داری گردیده است. این شیوه ادغام، زیربنای تحول در روابط اجتماعی، سلب مالکیت از مردم کرانه باختری و ایجاد قشر کوچکی از سرمایه فلسطین شده که بازوی سلطه رژیم صهیونیستی هستند (Savas, 2020, p.99).

نتیجه‌گیری

در سایه جنگ جهانی دوم، خاورمیانه تبدیل به منطقه‌ای حیاتی در بازار جهانی شد. دو ویژگی مهم سرمایه‌داری معاصر، بین‌المللی‌شدن و مالی‌گرایی سرمایه بوده که به مازادهای مالی و صادرات کالای خلیج وزن راهبردی بخشید و جایگاه خلیج را به‌عنوان منطقه‌ای از بازار جهانی تثبیت کرد و کنترل آن را جزء اهداف قدرت‌های غربی درآورد. خاندان‌های سلطنتی خلیج (فارس) با قراردادهای عمرانی در زیرساخت، امنیت و نفت، ذیل برنامه‌های نولیبرالیسم شکل‌گیری طبقات را تغییر دادند. در نتیجه آنچه در این‌جا حائز اهمیت است ساخت‌یابی فضایی منطقه است. مرکزیت خلیج برای توسعه سرمایه‌داری جهانی آمریکا باعث می‌شود ماهیت طبقه کارگر در کانون نظام جهانی قرار بگیرد. یعنی طرد کارگران از ساختار شهروندی جزئی از ویژگی تکوین دولت بوده و ساختار طبقات آن شکلی از کنترل اجتماعی است که خلیج (فارس) را مرکز اقتصاد جهان می‌کند. ظرف سه دهه بزرگ‌ترین شرکت‌های خلیج، حول سه مدار سرمایه‌تولیدی (کالاهای انرژی‌بر)، سرمایه‌کالایی (توزیع کالاهای وارداتی و مراکز خرید و مال‌ها) و سرمایه‌مالی (بانک‌ها و شرکت‌ها) شکل گرفتند و مهم‌ترین کارکردشان، ساخت طبقه وطن‌گریز سرمایه‌دار بود. مهم‌ترین مشخصه شرکت‌های خوشه‌ای خلیج‌فارس، بین‌المللی‌کردن سرمایه در فراسوی مرزها بود و زایش طبقه سرمایه‌دار پان خلیج سعودی- اماراتی، که برنامه‌های نولیبرال را با تأمین اهداف غرب دنبال کند. برای مثال این شرکت‌ها بیش از ۷۰ درصد سرمایه‌گذاری سوریه و لبنان را در دست دارند و ۳۵ درصد سرمایه‌گذاری‌ها در اردن را هم به همین‌صورت تحت کنترل خود درآورده‌اند. از این جهت جریان سرمایه خلیج با پویایی‌های تحول نولیبرالی گره‌خورده است. از مهم‌ترین این بنگاه‌ها شرکت ابراج امارات و اموال الخلیج عربستان است. در مجموع بین‌المللی‌شدن سرمایه خلیج، صرفاً متمرکز بر درآمدهای نفتی نیست بلکه به تشدید نولیبرالیسم در کل خاورمیانه منجر می‌شود. نولیبرالیسم در واقع پروژه قدرت طبقاتی است که ضمن تثبیت نفوذ خلیج، موقعیت نخبگان بومی وطن‌ستیز را هم تقویت می‌کند. پیامدهای نولیبرالیزه کردن کشورهای عربی حکایت از ارتباط درونی امپریالیسم با اقتصاد سیاسی نولیبرال دارد که نشان‌دهنده آن است که هدف غرب از مداخله، پروژه نظامی صرف نیست بلکه تضمین فرودستی اقتصاد سیاسی منطقه در برابر اشکال انباشت کشورهای سرمایه‌داری منطقه است. هدفی که نولیبرالیسم در اینجا دنبال می‌کند بازسازی بنیادی روابط طبقاتی به نفع سلطه قدرت‌های خارجی

در منطقه است تا مجموعه‌ای از نیروهای اجتماعی را پدید آورد و به تحول طبقه و دولت منتهی گردد. در مجموع تحولات نولیبرالی خاورمیانه باعث شد تا کشورهای عربی به بازنگری در اقتصاد روی آورند و الگوهای بازتولید اجتماعی، شیوه برآمدن نیازها و ارتباطی که با بازار و دولت دارند را مورد تجدید نظر و واکاوی قرار دهند. در فلسطین نیز، برنامه توسعه و اصلاح در سال ۲۰۱۰ آغاز شد که هدف آن بازآرایی قدرت طبقاتی و سیاست‌گذاری برای مناطق کرانه باختری بود و سه مؤلفه اصلی داشت: اصلاحات مالی بخش عمومی، توسعه بخش خصوصی و امنیت. آنچه در کانون برنامه اقتصادی فوق بود ذیل تحول اهداف نولیبرالیسم، بازسازی بخش امنیتی ارتش، سرویس‌های اطلاعاتی غرب و ساخت زندان‌های جدید بود که با رشد بودجه امنیتی دولت خودگردان صورت گرفت. در نهادهای دولت خودگردان، مؤسسات مالی بین‌المللی رسوخ کردند و عملاً تبدیل به دولت درسایه کرانه باختری شدند که به‌ظاهر خود را تکنوکرات یا بی‌طرف سیاسی معرفی می‌کردند. این درحالی بود که ادغام استعمار رژیم صهیونیستی در فرایند توسعه فلسطین ذیل نولیبرالیسم کاملاً قابل‌رؤیت بود. به تدریج آنچه در کرانه باختری از چشم‌انداز بصری دیده می‌شد تبلیغات مبلمان جدید، تعمیرات خانه و وام خودرو بود که از طریق ارائه وام‌ها صورت می‌پذیرفت و این بدهی‌های فلسطینی‌ها خوی مبارزه جمعی را به نفع بازاری شدن جامعه نابود می‌کرد. این روابط بدهی محور از نیمه دوم سال ۲۰۰۰ پروژه فلسطین را تاکنون دگرگون کرده و اغلب مردم نگران ثبات و بدهی‌ها بوده‌اند تا مقاومت مردمی، و این‌ها حکایت از موفقیت نولیبرالیسم در پسا انتفاضه دوم داشت. در مجموع نخستین موج استعمار فلسطین، پروژه تقسیم هویت ملی و چهل‌تکه‌ای از قلمروهای پراکنده بود. پناهندگانی که در کرانه باختری و غزه محصول و پراکنده شدند با تاریخ‌زدایی از تجربه فلسطین، روایتی متأخر را برساخت کردند و باعث شکل‌گیری نوعی سرمایه‌داری گلخانه‌ای شدند که در متن آن، قدرت اشغالگر، فرایندهای تحول اجتماعی را به وجود آورد. طبقه سرمایه‌دار در پیوند با اشغالگران متولد شد و برنامه نولیبرالیسم رژیم صهیونیستی به تقویت فردگرایی در کرانه باختری پرداخت و جامعه را از مبارزه جمعی دور کرد.

فهرست منابع

- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، *دولت عقل*، تهران، نشر علوم نوین.
- پیرسلامی، فریبرز (۱۴۰۱)، *اعراب و انتخاب در شرایط موازنه تهدید*، فصلنامه روابط خارجی، دوره ۹، شماره ۴، شماره پیاپی ۵۶، اسفند، صص ۲۰-۳۵.
- جوئل، بینین (۱۴۰۱)، *چشم‌اندازی جدید بر اقتصاد سیاسی خاورمیانه*، ترجمه امیر نیاکوئی و رضا سیمبر، تهران، نشر مخاطب.
- دینی، علی (۱۳۹۷)، *فرضیه‌های اقتصاد نولیبرالی در بوته نقد*، فصلنامه فرهنگی اجتماعی گفت‌وگو، سال هشتم، شماره ۵۲، ص ۴۵۱.
- رایان، آلن (۱۳۸۸)، *لیبرالیسم*، ترجمه خشایار دیهیمی، مجله کیان، سال چهارم، شماره ۱۱ زمستان، ص ۷۶.
- روزنا، جیمز (۱۳۷۸)، *پیچیدگی‌های تناقض‌های جهانی‌شدن*، ترجمه احمد صادقی، فصلنامه سیاست خارجی، سال ششم، شماره ۴، ص ۴۵۶.
- عباسی، ابراهیم (۱۳۹۶)، *اقتصاد سیاسی انقلاب مصر*، فصلنامه روابط خارجی، دوره ۹، شماره ۲، شهریور، ص ۶۹ تا ۱۰۲.
- لسناف، هی (۱۳۸۵)، *فلسوفان سیاسی قرن ۲۰*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، نشر ماهی.
- هنیه، آدام (۱۳۹۹)، *مسائل سرمایه‌داری معاصر در خاورمیانه*، ترجمه لادن هروی، نشر پژوهشگاه هنر و ارتباطات اسلامی.

References

- Adam, Hanieh(2006)*Democracy Promoton And Neo-Liberalism In The Middle East*, State Of Nature.
- Adam, Hanieh(2010) *Classformation And Integration In The Middle East Gulf*,Historical Materialism18,no
- Alan, Richards(2016)*A Political Economy Of The Middle East*,Bolder,co;West viewPress.
- Alfredo,Ssd-Filho(2020)*Value,Cappital And Exploitation*, London;Pluto Press.
- Amr,Adly(2009)*Politically-Embeded Cronysm*, The case Of Egypt, business And Politics11,No.4
- Augugstus,Norton(2015)*Civil Society In The Middle East*,Vol2,Leiden;Brill.
- Bartj,Norman(1999)*Welfare State*,Open Aniversity Press.p.23.
- Bertell,Ollman(2011)*Dance Of The Dialectic*, University Of Illinois Press.
- Emonual,Savas(2020)*Privatization In The City*, Washengton,DC;Cq Press.
- Greg, Albo(2010)Contemporary Capitalism,London;Elgar.
- Greg,Albo(2010)*The Global Financial Meltdown And Left Alternative*,Oakland,CA;PM Press.
- Greg,Albo(2018)*Contestinf The New Capitalism*,NewYork; Palgrave Macmillan.
- Jairus,Banjai(2014)*Theory As History*, Brill Press.
- Jamil,Hilal(2018) *A Dangerous Decade*,Birzeit University.
- Johne,Entelis(2018)*Oil Wealth And Prospects For Democratization In The Arabian Peninsula*,New York; Praeger.
- Lenchner,Frank(2000)*The Globalization Reader*,Oxford,Blackwell.p.59.
- Lindblom,Charles(2008)*Politics At Market*,New York, Basic Book Publishing Limmitted.p.64.
- Mehdi,Hajoui(2013)*Privetization*,Wharton School Financail Institutions Center, University Of Pennsylvania.
- Neil, Davidson(2018) The Ncessity Of The Multiple Nation-States For Capital,A Journal Of Economics,Culture And Society,24 No1.
- Oliver,Schlumberger(2017)*Debating Arab Authoritarianism;Dynamics And Durability In Non Democratic Regimes*(Palo Alto;Standford University Press).
- Paul,Noble(2017)Authoritarian Legacies And Reform Strategies In The Arab World,Voll1,Theoretical Perspectives,Boulder.
- R.Paul Shaw(2020)*Mobilizing Human Resources In The Arab World*, London;Kegan Paul Institutional.
- Simon Clark, *Marginalism And Modern Sociology*,London;Macmillan.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی